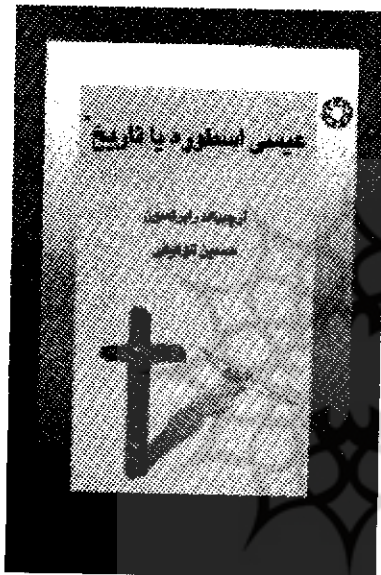


عیسی اسطوره یا تاریخ

○ رضا مولوی



○ عیسی اسطوره یا تاریخ

○ آرچیبارد رابرتسون

○ ترجمه حسین توفیقی

○ مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

○ چاپ اول ۱۳۷۸

این کتاب که گزارش و تحلیلی است گویا و فشرده از مسیحیت علاوه بر پیشگفتار، دارای هفت فصل عمده می‌باشد. فصل اول: سنت مسیحی، فصل دوم: نقادی عصر قدیم، فصل سوم: نقادی عصر جدید، فصل چهارم: نظریه اسطوره‌گرمی (۱) - عیسی ماقبل مسیحیت - فصل پنجم: نظریه اسطوره‌گرمی (۲) - آفرینش مسیح - فصل ششم: نقد نظریه اسطوره‌گرمی و فصل هفتم: عیسی، اسطوره و تاریخ.

مؤلف در پیشگفتار خود بیان می‌کند که مسیحیت آیینی است که شالوده آن بر عهد عتیق و عهد جدید نهاده شده است. بنابراین، مسیحیان موظفند نسبت به این که جهان را یک خدای شخصی آفریده است؛ خدا نخست بوسیله شریعت و انبیای بنی‌اسرائیل و پس از آن به نحو اخص از طریق انسان شدن در شخص عیسی مسیح، خود را به بشر منکشف کرده است مؤمن باشند. قبول یا رد این انکشاف، نسبت به سرنوشت ابدی هر مرد، زن و کودک در جهان، یک تفاوت اساسی پدید می‌آورد. معنای این سخن آن است که ظهور عیسی مسیح بر روی زمین در بیست قرن پیش، حادثه بدیعی بود که مانند آن قبل و بعد از آن رخ نداده است و این مسئله از خیزش و سقوط ملتها و اکتشافات و اختراعات علمی و خوشبختی و بدبختی زاینده هر جنگ یا هر انقلاب به مراتب مهمتر است. به جرأت می‌توان گفت که بیشتر مردم ما امروزه به چنین چیزی عقیده ندارند. آنان مسیحی به معنای مذکور نیستند. ممکن است مردم عصر ما بر اثر تعالیم موروثی به خدا معتقد باشند ولی ایشان خویش را شخصاً در برابر خدا مسئول نمی‌بینند، به گونه‌ای که حاکی از ایمان واقعی آنان به اعتقادات مسیحی باشد. مؤلف معتقد است چنین فاصله‌ای میان «نظر» و «عمل»، صحیح نیست و نشانه چیزی ناپهتجار است. او در ادامه با انتقاد به مدافعان حرفه‌ای دین یعنی اصحاب کلیسا، که این فاصله را ناشی از بی‌دینی مردان و زنان می‌دانند و خود را از هرگونه تقصیری مبرا جلوه می‌دهند، می‌نویسد: این وضع ناپهتجار ناشی از ریاکاری کسانی است که خود را رهبر کلیسا و دولت می‌دانند.

نویسنده با یادآوری این مهم که بدلیل نقادی گسترده عهد عتیق و

عهد جدید، امروزه هیچ الهیات‌شناس ناملماری، جز در کلیسای کاتولیکه وجود ندارد که الهام کلمه به کلمه و صحت و سلامت عهدین را تایید کند، معتقد است: الهیات‌شناسان حرفه‌ای، معمولاً به بت‌شکنی تمایل ندارند. بلکه برعکس، آنان معمولاً در نظامهای مقدسی قرار گرفته‌اند و تصدی مقامها و کرسیهایشان، به حرفه مسیحیگری آنان در این قالب یا آن قالب بستگی دارد. درحالی که عقل‌گرایی خواهان آن است که همان شیوه‌های علمی که در سایر رشته‌های پژوهشی بشر مؤثر بوده، در مورد دین نیز به کار گرفته شود اینان تنها راه رسیدن به حقیقت واقعی را در شیوه علمی می‌بینند. اعتقاد آنان درباره سرنوشت پس از مرگ این است که عدم اعتقاد به مسیحیت برای آن هیچ زبانی ندارد و اعتقاد به مسیحیت برای آن هیچ سودی ندارد.

از نظر مؤلف نخستین هدف این کتاب آشنا کردن افراد مبتدی با دلایل اسطوره‌گرایان و طرفداران تاریخی بودن عیسی مسیح است و دومین هدف کتاب میانجیگری میان آن دو است.

فصل اول: سنت مسیحی:

در فصل اول مؤلف با تأکید بر اهمیت توجه به محتویات اناجیل برای پژوهش درباره وجود تاریخی عیسی، گزارش و تحلیلی درخصوص انجیلها



ارائه می‌دهد.

یافت نمی‌شود و عمدتاً از گفت‌وگو تشکیل شده است. متی و لوقا، برخلاف مرقس، هر کدام نسب‌نامه‌ای برای عیسی ترتیب داده و گزارشی از تولد و کودکی او را آورده‌اند. هر یک از متی و لوقا انبوهی از گزارشها و سخنان مخصوص به خود را ثبت کرده‌اند.

انجیل چهارم (یوحنا) گزارشی از زندگانی و تعالیم عیسی می‌دهد که با گزارش اناجیل دیگر کاملاً تفاوت دارد الوهیت و ازلیت او تنها در این انجیل مورد تاکید قرار گرفته است. این انجیل برخلاف سه انجیل دیگر مدعی ثبت مشاهدات یک شاهد عینی است، یعنی شاگردی که عیسی او را محبت نموده و نامش برده نشده...

در ادامه مؤلف آثار دیگری را نیز مورد بررسی قرار داده که این آثار عبارتند از: اعمال رسولان (دنباله انجیل لوقا) رساله‌ها (سیزده رساله معروف پولس در کتاب عهد جدید) و مکاشفه یوحنا.

مؤلف در این راستا به اناجیل غیررسمی که کلیسا آنها را به عنوان بدعت‌آمیز یا بدآموز مردود شمرده اشاره نموده و نوشته‌های دیگر صدر مسیحیت را مورد ملاحظه قرار داده است.

او در پایان فصل اول طی یک جمع‌بندی می‌نویسد: «در مسیحیت نخستین تا زمان دیرینه، دو خط سنت در باب عیسی در جریان بوده است. یکی آن که در نوشته‌های پولس و یوحنا پدیدار می‌شود و پیرامون خدایی سخن می‌گوید که از ازل وجود داشت، برای نجات نوع بشر مرد و از خاک برخاست. دیگری آن که از نخستین لایه‌های اناجیل همونوا (متی، مرقس و لوقا) بیرون می‌آید، از خدایی سخن نمی‌گویند، بلکه از انسانی سخن به میان می‌آورند که پیروانش او را نبی خدا می‌دانستند. بیشتر مدارکی که در دست داریم هر دو عنصر را با نسبت‌های متفاوت دربردارند. مسیحیت بنیادگرایان دو گرایش را با هم درمی‌آمیزد و عبارت اعتقادنامه اتاناسیوس

مؤلف به چهار انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا اشاره نموده و درصدد بررسی این چهار انجیل مهم می‌باشد. وی در بخش اول ابتداء سه انجیل متی، مرقس و لوقا را بدلیل شباهتی که در لحن و ساختار دارند یکجا بررسی نموده و در بخش دوم یوحنا را به طور مستقل بررسی کرده است. او معتقد است اناجیل متی، مرقس و لوقا بر یک سنت مشترک پایه‌گذاری شده‌اند. براساس این سنت مشترک، اندکی پیش از ظهور عیسی، یک واعظ ریاضت‌کش به نام «یحیی تعمیددهنده» آمدن یک شخص مقتدر را پیش‌گویی می‌کند. عیسی می‌آید، یحیی او را تعمید می‌دهد و صدایی از آسمان وی را پسر محبوب خدا اعلام می‌کند او مدت چهل روز در بیابان عزلت می‌گزیند و شیطان وی را می‌آزماید، آنگاه در ایالت جلیل ظاهر شده در کنیسه‌ها تعلیم می‌دهد و معجزات شفابخشی انجام می‌دهد که گزارش بسیاری از آنها به تفصیل آمده است.

این سنت مشترک با آهنگی تقریباً یکسان در هر سه انجیل همونوا آمده است، گرچه ترتیب حوادث با یکدیگر اختلاف دارند ترتیب بالا براساس انجیل متی است. پیشگویی مکرر او پیرامون برپا شدن ملکوت مسیحایی پیش از انقراض نسلی که عیسی را می‌شناخت، قابل ملاحظه است. ظاهر آن نشان می‌دهد که این داستان هنگامی شکل گرفته که برخی از معاصران عیسی هنوز زنده بوده‌اند. این موضوع می‌تواند شاهدی بر اصالت تاریخی این سنت باشد.

متی و مرقس علاوه بر مطالب سنت «سه جانبه»، دعوت عیسی از نخستین شاگردان خویش در کنار دریاچه جلیل را آورده‌اند و می‌گویند که عیسی یک نجار یا نجارزاده بود و.

متی و لوقا مشترکاً انبوهی از مطالب را می‌آورند که در انجیل مرقس

را تصدیق می‌کند که خداوندگار ما عیسی مسیح، پسر خدا، خدا و انسان است. هرگاه می‌توانستیم این اسناد را معتبر بدانیم، ما نیز به عبارتی از این دست روی می‌آوردیم. اما نمی‌توانیم آنها را معتبر بدانیم. آنها با یکدیگر متناقض دارند و برای ذهنی که پرورش علمی یافته باشد، پذیرفتن شواهد متناقض ممکن نیست. اینکه چگونه آن دو سنت خدایی و بشری پدید آمدند و چگونه با یکدیگر درآمیختند، مسئله‌ای است که حل آن را تاریخ برعهده دارد.»

فصل دوم: نقادی عصر قدیم

اعتقاد مؤلف در این فصل این است که هنگام بحث از آنچه جهان باستان پیرامون مسیحیت گفته، ناچیز بودن منابع برای پاسخگویی به پرسشهای مربوطه شگفتی‌آور است و ظواهر امر نشان می‌دهد که اظهار نظر مشرکان آن دوره راجع به داستانهای انجیل سکوتی بوده است گویاتر از کلام. وی در فصل دوم، گزارشی از نقدهای مختلف درباره مسیحیت در دوره باستان ارائه نموده است. وی درباره واکنش یهودیان به مسیحیت معتقد است ما در سراسر عهد جدید اعتراضاتی از یهود می‌یابیم که ممکن است نویسندگان به دلیلی، زمان آن را به زمان عیسی رسانده باشند، ولی بعید است که آن را جعل کرده باشند. یهودیان معجزات عیسی را به عوامل شیطانی نسبت می‌دهند؛ آنان در هر مورد از پذیرفتن مسیحیای مصلوب امتناع می‌کنند؛ آنان در برخورد با داستان رستاخیز عیسی پاسخ می‌دهند که شاگردانش بدن او را دزدیدند. ایشان داستان انجیل را به طور کلی رد نمی‌کنند، ولی تفصیلات آن را در مفهومی مخالف با مفهوم مسیحیان توضیح می‌دهند. مخالفان مسیحیت چه مشرک و چه یهودی، غیر از این مطالب اندک که در نوشته‌های بازمانده آنان می‌بینیم، در باب ریشه‌های مسیحیت سخنان بیشتری برای گفتن داشته‌اند. ایشان داستان انجیل را می‌دانستند و آن را رد می‌کردند، نه از آن جهت که موضوع داستان هرگز وجود نداشته است بلکه می‌گفتند گزارشهای مسیحیان پیرامون شخصیت و منش او درست نیست و ادعای آنان پیرامون الهی بودن او فریب‌آمیز است.

فصل سوم: نقادی عصر جدید

براساس دیدگاه مؤلف مسیحیت در سراسر قرون وسطا به طور مصنوعی از تعرض نقادان محفوظ نگه داشته می‌شد. در آن دوران، نوشته‌های انتقادی قدیم عمداً نابود شدند و به زیر سؤال بردن سنتی که ثروت و قدرت کلیسای کاتولیک بدان وابسته بود، انسان را از هستی ساقط می‌کرد و به سیاهچال و چارمخ می‌سپرد. قطعاً در آن عصر، بی‌اعتقادی پنهانی وجود داشته است، ولی محک زدن عقلانی و روشمند اعتقادات جزمی مسیحیت تنها زمانی ممکن گردید که اقتدار دنیوی کلیسا بر اثر اصلاح دین و جنگهای مذهبی درهم شکست و دستاوردهای روزافزون علم مغز آدمی را با آهنگ طبیعت آشنا کرد. رایماروس نخستین نویسنده عصر جدید که زندگی عیسی را به زیر نقادی علمی برد، رایماروس با پذیرش دیدگاه دئیستی فیلسوفان معاصر خود، معجزات را

مردود می‌شمارد، کتاب مقدس را آزادانه نقد می‌کند و عیسی را یک مدعی مسیحایی می‌داند که با وعده امور مادی پیروانی گرد آورد و بر اثر درگیر شدن با مقامات از پای درآمد. پیروانش به منظور تحقق آرزوهای خود جسد او را دزدیدند، داستان رستاخیز و بازگشت نهایی او را ساختند و کلیسا را تاسیس کردند. مؤلف در ادامه به فعالیت عقلگرایان در راستای نقد مسیحیت نیز اشاره می‌کند و تلاش آنها را در جهت عقلانی کردن داستانهای انجیل می‌داند. اشتراوس تمام تلاشهای مربوط به عقلانی کردن داستانهای انجیل را کنار گذاشت و آنها را آشکارا قصه‌هایی دانست که برای نشان دادن تحقق پیشگوییهای مسیحیای انبیای عهد عتیق در وجود عیسی، سرهم‌بندی کرده‌اند. و اما «مکتب توبینگن»؛ فردیناند کریستیان باور، می‌گوید: براساس اسناد موجود، میان نخستین مسیحیان دو گروه وجود داشته‌اند: یکی فرقه‌ای کاملاً یهودی که شاگردان عیسی نماینده آن بودند و دیگری گروهی که به جدایی کامل از یهودیت گرایش داشت و پولس نماینده آن بود. کلیسای کاتولیک در طی تاریخ، از درهم‌آمیختن این دو گروه پدید آمده است. تاریخهایی که باور و پیروانش (که معمولاً به اصحاب مکتب توبینگن شناخته می‌شوند) برای کتابهای عهد جدید تعیین کرده‌اند، اکنون عموماً پذیرفته نمی‌شود. معروفترین زندگینامه عیسی که در عصر جدید نوشته شده، کتابی است که دانشمند بزرگ فرانسوی ارنست رنان به سال ۱۸۶۳ آن را منتشر کرد. رنان معتقد است که مذهب کاتولیکی پدران وی در برتون پیوسته با شکاکیت علمی جهان امروز مخالف بوده است. در ادامه تا پایان مؤلف به ارائه گزارشهایی از سایر نقدها اقدام کرده است.

فصل چهارم: نظریه اسطوره‌ی (۱)

عیسای ماقبل مسیحیت: انقلاب فرانسه انتشار بی‌خطر چنین اندیشه‌هایی را ممکن ساخت. در سال ۱۷۹۱ ولنی که جهان‌پندیده‌ای برجسته و عضو مجلس موسسان بود، یک مقاله تاریخی به نام ویرانه‌های امپراطوریه‌ها را منتشر کرد و در آن مدعی شد که اصولاً همه ادیان یکی هستند و اتحاد نهایی آنها را پیشگویی کرد. او داستان عیسی را به یک اسطوره خورشیدی تنزل داد. در سال ۱۷۹۵ شارل فرانسوا دو پویی که یک کشیش سابق و عضو مجمع ملی بود، اثر خود به نام ریشه همه ادیان را منتشر کرد و این شیوه تفسیر را در آن به پیش برد. نام یحیی تمعیددهنده (یوانس) از ماهی - خدای بابلی «تا» یا یوانس گرفته شده؛ پطرس، رسولی که کلیدهای ملکوت آسمان بنو سپرده می‌شود، همان ژانوس، خدای روم قدیم است که کلیدهایی را حمل می‌کند و مسائلی از این قبیل. این‌گونه حدسها، به علت دربرناشتن تحلیل تاریخی لازم، هرگز نمی‌توانست دلیل شمرده شود. نهایت چیزی که از آنها به دست می‌آمد، این بود که ممکن است بت‌پرستان بر برخی از مراحل تحول آن داستان تاثیر گذاشته باشند. این حدسها سوال مهمی را بی‌پاسخ می‌گذاشت که چرا مردمی که خواهان خورشیدپرستی بودند، زحمت تاسیس دین تازه‌ای را بر خود هموار کردند، درحالی که دین پیشین خودشان چنین چیزی را ممکن ساخته بود!

فصل هفتم:

عیسی، اسطوره و تاریخ:

مؤلف در ابتداء بر این نکته تاکید می‌ورزد که از مباحث فصلهای پیشین می‌توان دریافت که هر یک از اسطوره‌گرا و تاریخگرا می‌توانند مدعای نیرومندی داشته باشد.

از سویی، اسطوره‌گرا می‌تواند مدعی شود که عیسای کلیسا نخست یک خداست و از این رو، برای مردم عصر حاضر که هنگام توضیح پدیده‌ها از خدایان احساس بی‌نیازی می‌کنند، یک اسطوره است. اناجیل هنگام ترسیم سیمای وی، معجزاتی را به او نسبت می‌دهند که تنها یک خدا توانایی انجام آنها را دارد و اساساً انجیل چهارم صریحاً می‌گوید او خداست.

از سویی دیگر، تاریخگرا مدعی است که میان عیسی و منجی - خدایان دیگر تفاوت آشکاری وجود دارد. عیسی صرفاً یک خدا به‌شمار نمی‌رفته و حتی کلیسای وی را هم خدا نمی‌داند، هم انسان. علاوه بر این او انسانی است که در مقطع تاریخی خاصی، در یک ایالت رومی معین می‌زیست. نویسندگان اناجیل هم‌نوا (متی، مرقس و لوقا) خواه او را خدا می‌دانستند یا نه، بنا داشته‌اند که وی را خدا نخوانند. رساله‌های پولس برای او نیاکان بشری و برادرانی انسانی قائل است. در دوره مهمی از کلیسای قدیم، او را خدا نمی‌دانستند وی خداکتر انسانی بوده که از روی شایستگی پسر خدا شمرده شده است. علاوه بر این یک حقیقت قابل توجه این است که هیچ‌کدام از مخالفان قدیم مسیحیت تاریخی بودن عیسی را زیرسوال نبرده‌اند. با اینکه اگر این کار موجه بود قطعاً این کار را می‌کردند. در ادامه مؤلف درصدد بررسی دیدگاههای مختلف در این خصوص پرداخته و در پایان فصل و در جمع‌بندی نظر نهایی خود را ابراز داشته است.

او خود معتقد است که عیسی هم اسطوره است و هم تاریخ؛ چرا که داستان خدا - انسان یک آفرینش ادبی است. شادابی اناجیل مرهون شکوه الهی یا نبوغ بشری قهرمان آنها نیست، بلکه وامدار مردان و زنانی در قرنهای اول و دوم است که در محیط فاقد ایمان، فاقد امید و فاقد محبت یک امپراتوری بزرگ آنها را وسیله تحقق آرزوی سرکوفته خود برای آزادی، برابری و برادری قرار داده بودند. دینی که آنها پدید آوردند در یک عقیده جزمی مرده منجمد شد و جهان ما - بعضاً با شکستن آن عقیده جزمی - برای آرمان خود، وسایل دیگری را یافته است. در عین حال، خاطرات گذشته‌ای که قبلاً زنده و شکوفا بود، در همه مردم، جز خشک‌ترین آنها، بازتاب مناسبی داشته است. ولی عیسی تاریخ نیز هست. توضیح دادن داستان وی فقط و فقط برحسب اسطوره، بیش از آنکه دشواریها را کاهش دهد، بر تملد آنها می‌افزاید. یک فرضیه سالم باید «همه» حقایق را در نظر بگیرد و این منظور با پذیرش اینکه یک عیسای واقعی به دست پیلاتس مصلوب شد آسان‌تر تامین می‌شود.

مؤلف به اثر برونو باور اشاره می‌کند که در آن نوشته است: «مسیحیت در آغاز قرن دوم میلادی از درهم آمیختن فلسفه رواقی و یهودیت پدید آمده است.» از نظر مؤلف این سؤال پیش می‌آید که چگونه این ساختمان جعلی (دین مسیحیت) که مطلقاً بر چیزی استوار نبوده، اصولاً توانست اعتباری کسب کند.

در ادامه مؤلف به نقل و شرح نظریات رابرتسون، ویتگر، اسمیت و دروز، می‌پردازد و می‌نویسد که مجموعه این نظریات عیسای عهد جدید را کاملاً ساخته و پرداخته اسطوره می‌داند.

فصل پنجم: نظریه اسطورگی (۲)

مؤلف مباحث این فصل را با نقل و تحلیل نظرات «کوشو» آغاز نموده است. به نظر کوشو یک حقیقت برجسته در باب عیسی این است که او را خدا می‌دانسته‌اند. پولس، قدیم‌ترین مؤلف مسیحی که آثارش موجود است با عیسی همچون خدا برخورد می‌کند. در ادامه مؤلف نظرات ریلندر، ل. گوردون و دوزارن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

فصل ششم: نقد نظریه اسطورگی

در این فصل، مؤلف پس از بیان دلایلی موافقان نظریه اسطورگی، با تاکید بر این نکته که عمداً از بیان دلایلی زیان‌آور پرهیز نموده است، به نقد نظریات مهم می‌پردازد. ایشان یکی از اشتباهات اساسی موافقان اسطورگی را ابهامات و ضعف شواهدی می‌داند که آنها در راستای اثبات نظرات خود به آن اتکاء کرده‌اند که علاوه بر ابهام و ضعف، تحریف و عدم توافق بین موافقان را نیز باید به آن اضافه کرد. و معتقد است: «درحقیقت، ضعف برخی از استدلالهای مطرح شده در دو فصل پیش باید خواننده را در شگفتی انداخته باشد».

در ادامه مؤلف ضمن نقادی برخی نظرات موافقان اسطورگی، بیان می‌کند مادامی که راه برای خطا و اختلاف باز است، باز هم باید نظریه اسطورگی را جدی گرفت. طرفداران اسطورگی بخاطر تاکید بر اموری که عبارتند از: مقایسه عیسی با سایر منجی - خدایان باستانی، سکوت یوسفوس، گواهی رساله‌های پولس بر الهی بودن عیسی، همراه با سکوت آنها نسبت به زندگی و تعالیم او، همچنین تناقض‌گویی انجیلیها در داستاها و بیانات منسوب به عیسی، به علم تاریخ یاری‌رسانده و به گونه‌ای مخاطره کرده‌اند که هیچ نویسنده‌ای در این موضوع نمی‌تواند آن را نادیده انگارد. او از کاتبیر خاورشناس برجسته آغاز می‌کند که وی میان عیسای تاریخی که به عقیده او در اناجیل هم‌نوا (متی، مرقس و لوقا) مندرج است، و «عیسای ساخته و پرداخته افکار و تخیلات» که به دست پولس و الهیات‌شناسان بعدی پدید آمده تمایز قائل می‌شود و به منظور پشتیبانی از اولی، دومی را کاملاً کنار می‌گذارد. او معتقد است که خدا ساختن روزافزون عیسی در اناجیل نشان می‌دهد که چهره یک انسان در آغاز این فرآیند قرار داشته، وی در این واقعیت که شمار زیادی از مسیحیان در قرون نخستین عیسی را انسانی با والدین بشری می‌دانستند، تأییدی بر دستاوردهای خود می‌یابد.